

(يك شخص مهم)

(یا میرزا تقی خان اتابک)

(۲)

در سال ۱۲۶۵ منظور نظر پادشاه این شد که احترام امیر اتابک را بفرزاید و چون از القاب آنچه گنجایش داشت یافته بود، لهذا بمصاهرت و مواصلت سرافراز شده صبیبه پادشاه مبرور محمد شاه و همشیره ناصرالدین شاه پادشاه بچباله او در آمده و در شهر ربیع الثانی باین موهبت سرافراز شد و چون اهالی آذربایجان در دولت محمد شاه و وزارت حاجی عادت به بیحسابی و غارت کرده بودند و بانظم و اقتدار امیر این معنی اشکالی عظیم داشت، بعضی از رؤساء آنها که سد مداخلت و اقتدارشان شده بود، و مایوس از امیر بودند، بنای فساد گذاشته افواج آذربایجان را بشورش در آوردند که ما امیر را نمیخواهیم و امیر باید در آذربایجان باشد - بدور سرای امیر ازدحام کرده و دفتر از نو کرهای امیر مقتول شدند و امنای دولت را کار دشوار شد، چه اگر تمکین آنها را میکردند، مقدمه انزالک و خلافت خلفای بنی العباس میشد که در سلطنت هم اختیار از دست میرفت و اگر عزم مقاتلت و مدافعت میکردند، سبب قتل جمعی کثیر می شدند - پس باقتضای مصالحت و صیحه خود امیر، آنها را باین حرف متقاعد کردند که امیر از وزارت معزول باشد و از طهران بیرون برود تا فکر وزیری بشود - باین تدبیر از منزل خود که محصور آن طایفه بود بیرون آمده چون از ارك سلطانی بیرون آمد و دیگر آن جماعت را دسترس نبود که گزندى بوجودش برسانند، میرزا آقا خان

وعیسی خان بیگلر بیگی طهران، برادرزاده آصف الدوله، عنان اسبش را گرفتند که اگر آذربایجان شمارا نمیخواهد، اهالی سایر ممالک ایران شمارا خواهان اند و او را بخانه میرزا آقا خان بردند - مفسدین و محرکین که از مواضعه این کار مطلع شدند، خود را قرین خسار و بوار دیدند و سنک تفرقه میان آنها افتاده رؤسای آنها فرداً فرداً بخانه میرزا آقا خان آمده خود را از آنکار بری الذمه بقلم داده تقبل نسکین فتنه نمودند - و بالاخره با اهتمام عبدقلیخان جوانشیر و حاجی علیخان مراغه آن غوغا تسکین یافته صاحبمنصبان و آحاد آنها از در عذر خواهی برآمده از امیر مستدعی شدند که در حضرت سلطنت شفاعت عفو جسارت آنها را بنماید - بعد از دو روز از خانه میرزا آقا خان با تجمیل تمام بیرون آمده بحضور پادشاه رفت و استدعای عفو تقصیر مقصرین را کرده آحاد آنها معفو شدند و چون منشاء و مصدر این خدمت میرزا آقا خان بود، بعلاوه وزارت لشکر لقب اعتماد الدوله یافت و کمال محرمیت با امیر بهمرسانید و محرکین آنها را که یکی آقا بهرام خواجه امیر دیوان بود اخراج بلد و مأمور توقف کرمانشاهان گردید و یکی که اسمعیل خان فراشبازی بود از عمل معزول و پنجاه هزار تومان مصادره داده و شغل او بحاجی علی خان مراغه مفوض و بحاجب الدوله ماقب آمد و سایرین که قابل نبودند از اعتبار ساقط شدند - دیگری از مخالفین امیر اتابک، میرزا نصرالله اردبیلی بود که با وجود دعوی فقر و عرفان، از زمان شهادت قائم مقام تا اینوقت، منتظرالوزاره بود - بعد از استقلال حاجی میرزا آقاسی از آنروی که محمد شاه مرحوم از حسن نیت خود و عقیدتی که با سلسله فقرا و عرفا اظهار میکرد او را نیز منصب صدرالممالکی داد و مدتها امر و نظایف ایران بعهده او بود چنانچه حاجی میرزا کوچک شیرازی را از اینروی نایب الصدر لقب دادند که در

شیراز بنیابت او بامور وظایف رسیدگی کند و او در حیات مرحوم محمد شاه همواره بر خلاف طریقه فقراء باحاجی میرزا آقاسی معادات میورزید تا بعد از وفات محمد شاه یقین کرد که وزارت خاص اوست بلکه آنها بیکه دعوی وزارت هم داشتند اگر با او میشد انکار از تمکین او نداشتند و قبل از ورود ناصرالدین شاه، خانه حاجی میرزا آقاسی را امرای متفقہ بجهت او خالی کردند - چون ناصرالدین شاه وارد شد و وزارت عظمی بر میرزا تقی خان قرار گرفت، او را بدارالایمان قم فرستاده - در اینوقت توقف او را در قم صلاح ندیده مامور بتوقف کرمانشاهان کردند -

در ضمن حوادث سال ۱۲۶۵ مینویسد - " چون از هر گوشه صدائی برمیآمد و زحمتی بجهت دولت و لشکر پیدا میشد، میرزا تقیخان صلاح دولت و ملت را در قنای باب دید - لهذا سلیمان خان افشار را مأمور کرده روانه تبریز شد و حشمةالدوله باب را از قلعه چهاربلیق طلب داشت و خواست علمارا بمنظره با او حاضر کنند - علماء گفتند ما حالات او را شنیده ایم و حکم قتل او را داده از شنیدن کلمات لطایلی او چه حاصل است؟ لهذا او را نزد حمزه میرزا حاضر کردند و حمزه میرزا با حاضرین قدری با او صحبت داشته علی الصبح با ملا محمد نام تبریزی که از اجله مریدین او بود و ارادت را بنهایت رسانید گرد شهر گردانیده بخانه علمای تبریز برده فتوای مجدد بقتاش صادر و هر دورا بمیدان تبریز آورده فوج بهادران را که اول پلیس نصاری بودند حاضر و حکم کردند تا آنها را هدف گلوله تفنگ نمایند - در اول مرحله ملا محمد علی هدف گلوله شد و گلوله پیندی که دست باب را بسته بودند رسیده طناب گسیخته باب بزیر افتاده فرار کرد - دوباره او را گرفته هدف گلوله نمودند -"

در شرح وقایع سال ۱۲۶۷ مینگارند: - هم در این سال در عرض راه ممالک محروسه چابارخانهها ساخته شد که اخبار ولایات زود بدارالخلافت برسد و هم در اصفهان قراولخانه بقانون طهران برقرار و ساخته شد و در کاشان میرزا تقیخان اصرار کرد که میرزا علی پیشخدمت خاصه را که محرم اسرار پادشاه و میرزا تقیخان از او بدگمان بسعایت خود شده بود، از درگاه دور و روانه کروس نمایند و با اینکه مخالف برای پادشاه بود، چون هنوز برده بر روی کار بود مقبول شد - از آنجا بارض قم و زیارت فرزند سیده النساء مشرف و در آنجا عباس میرزای ملقب بنایب السلطنه برادر کهنتر خود را که از مادر دیگر بود و محمد شاه کمال محبت باو داشت، امر بتوقف و حکومت قم فرمود - امیر اتابک این حکم را نیز امضاء نداد و عباس میرزا را بقم نگذاشته خواست بطهران برود - این نیز بر کدورت خاطر شاه از او افزود و حکم صریح بر توقف او در قم صادر شد - و از جمله احکامی که صادر شد و جاری نگردید مثل خیلی از احکام که در اول بدون ملاحظه پیشرفت صادر میشود و جاری نمیشود و آنرا کتابی علیحده لازم است - این بود که حکمی صادر شد مشعر بر اینکه باید حکام ولایات قراشباشی خود را بتصدیق و امضای حاجی علیخان حاجب الدوله تعیین نمایند -

در ذکر حوادث سال ۱۲۶۸ مینویسد - « شرح نسب و سبب ارتقای او از پیش گذشت ۱۰ اکنون شرح زوال او داده میشود و بهمین قدر کفایت مینماید که اولاً مقدر و مدبر امور کسی است که هیچکس را نمیرسد اظهار دعوی دانستن حکمتی از حکمتهای کامله او را در امر جزئی از امور نماید چه جای امورات کلیه (کذا فی الاصل) عالم که علم آن مختص مسند نشینان

مرتبۀ الا من ارتضى است - نهایت ، بعد از قضاء الله ، چیزی که میتوان بحسب ظاهر سبب قرار داد از برای زوال و نکال امیر ، عدم سعادت و تراجع کوکب بخت اهالی مملکت ایران بود و بس ، و از آنجائیکه کلیه امور با سبب جاری میشود ، چنانچه بدو ارتقای او را خدمت و اطاعت سلطان سبب شد ، در ختم کار هم که روزگار برگشت ، خدمت جلوه خیانت و اطاعت بر روز مخالفت کرد والا اگر بخواهند ثابت کنند که امیر خود داعیه داشت یا میخواست تغییر و تبدیل داده دیگری را بسطنت بنشانند مسلم نیست چو مسلم است که مثل امیر صاحب خردی این را بتحقیق میدانند که اگر وجود خلاق در بعضی امور اسباب تقدیر میتواند شد ، در امثال سلطنت و پادشاهی بجز ارادة الله هیچ چیز دخیل نیست - مع هذا اگر این هم باشد چون از اسباب ادبار بوده دور از کار نیست ، مثل خواجه نظام الملک و زبیری وقتی بختش در تراجع است بر سر عزل و نصب دیری بیادشاه جوان غیور مثل سلطان ملکشاه مناقشه مینماید و میگوید از ازل تاج تو و دستار مرا با هم بافته اند - اگر چه راست گفت ، ولی از همان راست گفتن زیان دید - خلاصه بعد از آنکه امیر بحسن تدبیر بانك روز گاری کار داخله مملکت را با حسن و جلوه انتظام داد و هر کس را بجای خود نشانید و در حوزه مملکت بقسمی انتظام پیدا شد و خلاق بطوری آرام شدند و اب از هرزه گوئی و یاوه در آئی بستند بلکه از آمد و شد بجای غیر مناسب پاکشیدند که اولاً هر جا یکی که کمال قرب پادشاه یا امیر از برای او حاصل بود ممکن نبود در مملکتی مثل آذربایجان یا فارس بتواند از آنچه بجهت او معین کرده اند فلوسی زیاد تر بگیرد و همچنین عمال جزو کذک آنی نمیتوانستند غفلت از نظم بکنند - یک دفعه مشهود میافتاد که امیر شرحی بفلان حاکم

شرحی نوشته که آفرین بر نظم تو مثلاً در یزد حاکم باشی و پادشاه بتو مطمئن باشد و در محله پشت خانعلی فلان شخص نسبت بمجوسی فحش گوید یا تطاول نماید یا در فلان شهر و در بهمان محله عمرو یازید مست باشد و حربه در دست عبور کند اگر چه عربده نکرده باشد و زخم نزده باشد - و کار بجائی کشید که اگر سه نفر با هم می نشستند اگر حرفی از امور اخروی یا در معنی خود داشتند ، میگفتند و می شنیدند و تا یکی از آنها میخواست صحبتی عنوان کند که مشتمل بر اخباری یا امر دیوان باشد آن دو نفر دیگر فی الفور کناره میکردند و میپنداشتند که امیر الان بهلوی ایشان است و چهار روز دیگر از طهران حکم میرسد که از عمرو و زید مؤاخذه کنند که شمارا بحرف دولت و مملکت چه افتاده ، شرح این اقسام نظم او را دفتری دیگر لازم است آنوقت بفکر دخل و خرج ولایات افتاده بلکه در اول این کار را کرد و از اشخاصی که قابل نبودند و مواجب و مستمری زیاد داشتند و هر يك باقسام مختلفه باسم تخفیف و مستمری و مواجب و غیر ذالك میبردند مبلغی بکاست و از ارباب و وظایف نیز قدری کم نمود و همه را باین جواب مجاب نمود که : « هر يك از شما صد تومان مستمری دارید فرضاً در هر ساله هم که برات او را صادر نمایند بعد از اینکه خرج ولایات از دخل اقزون است برات شمارا اگر خیلی خوب بدهند و احترام شمارا بکنند پنجاه تومان میدهند و حال آنکه اغلب تومانی بکهاز دینار میفروشدند (چنین هم بود) و حالا اگر من نصف میکنم آن نصف را بدون کسر و نقصان و زحمت میدهم - تفاوتی که پیدا مینماید بجهت پادشاه است که خزینه آباد میشود و خلائق آسوده میشوند و آن عمال و مباشرین که اگر سالی هزار تومان عاملی میکردند صد تومان وظیفه و مستمری میخرند و بازای هزار تومان بدیوان میدادند ، حالا چهار روز این مداخل را

نداشته باشند» خلاصه، بعد از زیاد کردن مداخل بر مخارج و مقرر کردن وجهی معین که بخزانه داخل شود، با تنظیم امر داخله ولایت و آسایش رعیت و بفکر اعزاز و احترام رعایای مملکت در ممالک خارج افتاده آنرا نیز نظمی کامل بداد که مزیدی بر آن متصور نبود - از آن پس سفراء و وزراء و عابرين ممالک خارج را - که در زمان حاجی میرزا آقاسی هرادنی سرباز که از دولت خارج بايران عبور میکرد بر سرتیپ ايران برتری می جست چه جای سفراء و وزراء ایشان که هر کدام تحکمی مخصوص نسبت بر رجال دولت مینمودند خصوصاً انگریز و روس - بجای خود نشانید و از برای هر يك از روی معاهده نامحات و جواب و سؤال مقرون بحساب حدی معین نمود که تجاوز از آن تمایند - پس از آن خواست در ايران تکمیل صنایع نماید و مردم بیکار را مشغول بکار نماید تا قسمی شود که اهالی ايران در هیچ جزء از ضروریاتشان محتاج بدول خارج نباشند - چون این دیگر منتهای کمال بود و اگر صورت میگرفت اهالی و مملکت ايران مثل اهالی و مملکت فرنگستان آسوده و آزاد میشدند و بواسطه ضعف طالعیان، اینقدر استعلاء مخالف اراده الله بود بنابراین مشیت الله بر فنا و اعدام او اقتضا فرمود - مجملًا چون فقیر در صدر این مختصر عرض کردم که مدارم بر ملاحظه حال کسی نیست و مقصودم راست و حق نویسی است میترسم اگر در حق امیر زیاده اطناب شود در نظر بعضی از ناظرین اغراق جلوه نماید و حال آنکه نه امیری باقی است و نه کسی از او مانده و نه فقیر. عاجلاً حال اشتها را دادن این مختصر را دارم نهایت چون اصل مدار هم بر اختصار بوده اینک بیک حکایت از هوش او اکتفا میرود و بعد مشغول تحریر خاتمه امر او میشود - یکی از سادات تبریز که در زمان

توقف امیر در آنجا با او آشنا و مسمی بمیرزا هاشم آقا بود و در ترقی امیر بطهران آمده و از امیر کمال احترام دیده و معاشر و ندیم او گردیده و بعد از انقلاب امر امیر مأمور بتوقف کرمانشاهان شد - شخصی بجهت فقیر حکایت کرد که در کرمانشاهان میرزا هاشم آقا را دیدن کردم و بعد از آنکه لختی مذاکره امیر و امور او را کردیم ، حکایت کرد که شبی در تبریز وارد شدم بر امیر دیدم مستغرق خیال است و چوبی در دست دارد گاهی نقشی بر زمین میکشد و گاهی نگاه میدارد - اصلا ملفت حال من نشد و من چون از حالات او مطلع بودم ' در نزدیکی او ساکت نشستم و لب از تکلم بستم زیاده از چهار ساعت نشستم و برای اینکه دو دفعه قهوه خواست و پیشخدمت آورد و آنقدر ایستاد که نزدیک شد از پای بیفتد و امیر باو نگاه نکرد و نگرفت و من گرفتم و رفتم ، دیگر تکلمی ننمود - آخر من بتک آمدم و گفتم :- «ابوزیر این چه حال است که انتها ندارد ، آمدن خیلی بيموقع بوده پس من خواهم روت » سر بالا کرد و چوب را از دست انداخت و گفت :- « حیف که بدجائی عنوان کلام کردی ، کاش زودتر یا دیرتر تکلم کرده بودی که رشته خیال و تدبیرم را بدجائی از دست بدادی ، بازی بفرموده الله مایشاء » و مشغول صحبت شد . من اصرار کردم که درچه خیال بودید که اینهمه افسوس خوردید؟ »

گفت : در عالم خیال ارتقاء مدارج سروری و ارتفاع معارج برتری بودم و خیال فوت محمد شاه و سلطنت و لبعهد و اغتشاش امر حاجی میرزا آقاسی را کردم و تدبیر پیشکاری خود را نمودم . بالجمله ' واقعات وارده بر او و تدبیرات انتظام امور و استقلال دولت ایران را تقریر کرده معاینه بهمان طوریکه واقع شد و بودم و بودی و دیدم و دیدی تا رسید باینکه :- « بواسطه بستن دست ارباب

طمع و مداخله ندادن مردم لئیم را بر امور سلطنت و جمعی بنای سعایت بنهند
 و احکامی که از پادشاه بدون خیال صادر میشود و مصلحت دولت نیست و من
 آنها را یا بتعویق می اندازم یا بدلائل در خلوت از صرافتش میاندازم یا بواسطه
 اطمینان امضا نمیدارم. با بعضی اباطیل و اکاذیب برهم بافته رای پادشاه را منحرف
 و پیش از اینکه در اینخصوص با خودم جواب و سؤالی بشود حکم عزل مرا
 صادر نمایند و در این خیال بودم که چگونه رای پادشاه را منحرف از اینخیال
 سازم و او را با خود بر سر رضا آرم که مرا از خیال انداختی و نگذاشتی ،
 تا تقدیر چه باشد « من از بابت عذر خواهی گفتم : این خیالات شما جمعا
 بقانون عقل و تدبیر است ولی خیلی دور مینماید. حالا شما جمیع این خیالات
 را با تقدیر وفق دهید و راست آورید اگر کار بآنجا کشید شما که از کمال
 فتوت و حسن عهد مرا در هر حال از خود جدا نخواهید داشت. اگر من
 زنده و در آنروز در خدمت شما باشم ، تدبیر آنروز را بعهده من گذارید «
 ساکت ماند و گذشت و بودم و دیدم آنچه را گفته بود در آنشب واقع شد و
 من اصلا متذکر حرفهای آنشب نبودم تا روزی که با او نشسته بودم و مذاکره
 این مطلب را میکردم که بعضی از معاهدین خاطر پادشاه را رنجانیده اند و
 باید تدبیر کرد. که در این حال دستخطی بدست او دادند و خواند و بدست
 من داد دیدم حکم عزل او از شخص اول و صدارت عظمی و باقی بودن بامارت
 نظام است - بجدی پریشان شدم که مبهوت ماندم. بعد رو بامن کرد که
 حکایت آن شب را بخاطر داری که تعهد اینوقت را بر ذمه گرفتی ؟ من خود
 از شدت حیرت مبهوت بودم و جواب نتوانستم - گفت اندیشه بخود راه مده
 که تقدیر چنین بوده و گرنه در همانشب یا بعد از آن من خودم تدبیر اینروز را

کرده بودم حال هم آنچه خدا خواسته میشود ولی من مستوجب عزل بلکه مستحق قلم زیرا که خواستم برخلاف حکم حضرت رسول که بملک خسرو پرویز نفرین کرد این ملک را معمور و ملکش را عزیز گردانم باری ، اطنا ب در این باب زیاده لازم نیست اکنون بتفصیل عزل و قتل او میپردازد . بعد از ورود بتهران ، چنانچه در مقدمه سفر حکایت عباس میرزا و میرزا علی پیشخدمت عرض شد ، مفسدین و معاندین که در واقع کمر بر خرابی ملک ایران محض هوای نفس خود بسته بودند ، از اطراف بنای بد گوئی در حق امیر گذاشتند - اگر احياناً حکمی از پادشاه میشد و امیر محض صلاح و خیر دولت و ملت اندک مسامحه در آن کار میکرد بانواع بد جلوه میدادند تا حکایت عباس میرزا و حکومت او بقم وعدم امضای امیر واقع شد اینرا لباسهای قبیح پوشیده خاطر نشان پادشاه کردند که امیر خیال دارد بعد از ورود بتهران و زرای دول خارج را حاضر نماید و بدلائل و براهین مدلل سازد که شما قابل سلطنت نیستید و عباس میرزا قابل است و دلیل ولایت عهد او اینکه بعد از لقب ولیعهدی دادن محمد شاه بشما از اینکار بشیمان شد و لقب نایب السلطنه که لقب پدرش بود عباس میرزا داد و مقصودش این بود که شما را معزول و او را ولیعهد سازد از اول فرصت نیافت و بهمین وسیله و تقریب شما را معزول و عباس میرزا را بتخت سلطنت نشاند و بواسطه صغر سن او خود مستقلاً بامر و نهی مملکت پردازد و همچنین جلوه دادند که چون با اغلب امراء و حکام عراق در اینباب همداستان است محتمل است اگر یکدفعه حکم بعزلش دهند فتنه حادث شود و پادشاهرا بتزلزل انداختند و واداشتند که باوزرای خارج باطناً در اینباب مشورت نماید و بجهت دفع فساد احتمالی آنها را معین خود سازد . چون پادشاه از آنها استمزاج

نمود ، آنها که خود آرزوی چنین روزی داشتند و شبی از بیم امیر بهلو
 بستر راحت نمیگذاشتند و یارای تکلم نداشتند ، این معنی را فوز عظیم دانسته
 پادشاه را باطناً تحریک و معاندین را مقوی شدند و پادشاه را بعزل او تحریص
 کردند - لهذا ، بحسب مواضعه ، در روز پنجشنبه بیستم محرم سال ۱۲۶۸
 اولاً بموجب قانون مستمره بعد از سلام عام احضار بحضور نشد و از این معنی
 بتفکر افتاده باتفاق آقای میرزا هاشم آقا بمنزل خود رفت - در اینحال ،
 دستخطی باو رسید که چون صدارت عظمی و وزارت کبری زحمت زیاد دارد
 و تحمل این مشقت بر شما دشوار است شمارا از آن کار معاف کردیم باید بکمال
 اطمینان مشغول امارت نظام باشید و یک قبضه شمشیر و یک نشان که علامت
 ریاست کل عساکر است فرستادیم بآن کار اقدام نمائید تا امر محاسبه و سایر امور را
 بدیگرا نازچا کران که قابل باشند واگذاریم - امیر خود مطلب را فهمیده بود
 و برزیادتی یقین او افزود و طلب یک مجلس ملاقات و جواب و سؤال نمود
 و مقبول افتاد - از آنجا که برخلاف تقدیر بود ، آن ملاقات و سؤال و جواب
 مؤثر نیفتاد بلکه مزید مایه فساد شد زیرا که بعد از ادراک حضور شاهانه ،
 بجای اظهار عجز و اعتراف تقصیر ، خدمات خود را شمرده گرفت و چنین جلوه
 داد که باعث ارتفاع علم دولت و انتظام مملکت من بوده ، و غیر مرا این قدرت
 نیست چرا باید بازای این خدمت ، مرا خانه نشین کرد ؟ این حرف ، اگرچه
 راست بود ، برزیادتی تغیر پادشاه افزود و جز این جوابی نفرمود که
 اکنون بمنزل خود باز روید تا تفحص در اینباب بشود :